

## بررسی معانی و مصادیق خیال در مثنوی مولوی<sup>۱</sup>

### شمسی علیاری<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> استادیار، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مهاباد، ایران

#### چکیده

مولوی یکی از بزرگ ترین شاعران فارسی و تأثیرگذار در تاریخ ادب فارسی است که می‌تواند مایه‌ی فخر و ارزشمندی تاریخ ادبیات این مرز و بوم باشد. هدف مقاله حاضر بررسی معانی و مصادیق خیال در مثنوی مولوی می باشد. در این مکتوب، روش تحقیق به صورت توصیفی- تحلیلی بوده و یافته‌ها و نتایج این پژوهش، هنرآفرینی و خلاقیت مولوی را در به کارگیری معانی و مصادیق خیال به صورتهای گوناگون نشان می‌دهد. نتیجه بررسی ابیات و حکایت‌های شش دفتر مثنوی، حاکی از آن است که خیال از مفاهیمی است که بسیار مورد تعمق و توجه مولوی قرار داشته و به نوعی در تفکر او تبدیل به نیرویی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی شده است که در زندگی و سلوک فردی و جمعی انسان و در مجموع در حیات دنیوی و اخروی او بسیار تأثیر گذار است.

**واژه‌های کلیدی:** مولوی، مثنوی، خیال.

<sup>۱</sup> داوری و گزینش توسط کنگره بین المللی زبان و ادبیات مشهد

## ۱- مقدمه

مولوی متفکری عارف و حکیم در عالم اسلام است، بر همین اساس، این مقاله در صدد است با شناخت چستی و جایگاه خیال از منظر مولانا در مثنوی، زمینه مناسبی برای درک بیشتر و بهتر تعالیم عرفانی به طور عام و نیز شناخت دقیق‌تر منظومه معرفت‌شناسی فکری مولوی را به طور خاص فراهم کند.

به باور فلسفه اسلامی، انسان قابلیت ادراک تمامی مدرکات را دارد و تمامی موجودات نیز می‌توانند معقول و مدرک انسان قرار گیرند. از این روی مباحث شناخت را اولاً نباید منحصر در شناخت‌های حسی دانست، ثانیاً ابزار شناخت‌های غیرمحسوس را باید شناسایی نمود و آن‌ها را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد، ثالثاً بایسته است که به وسیله آن‌ها به شناخت‌های مابعدالطبیعی و عقلانی دست پیدا کرد؛ رابعاً، این تمهیدات را باید مقدماتی بلند برای به دست آوردن شناخت‌های عالی انسانی و سیر به سوی ماورالطبیعه قرار داد. از نظر فلاسفه بزرگ عالم اسلام نظیر غزالی، فارابی، ابن‌سینا و صدرالمتهالین، با اختلافاتی اندک در جزئیات یا محل قرار گیری و کارکرد، قوای ادراکی نفس حیوانی، که «حواس» نامیده می‌شود، به دو دسته تقسیم می‌گردد: ۱. حواس ظاهری؛ ۲. حواس باطنی. حواس باطنی آن دسته از قوای ادراکی است که نیاز به اندام‌های ظاهری همچون چشم و گوش ندارند. حواس باطنی یا مدرک‌اند یا معین بر ادراک. قوه ادراکی اگر مدرک صور باشد، «حسّ مشترک» نامیده می‌شود. این قوه خزانه‌ای دارد که صور را در آنها نگه‌داری می‌کند. آن خزانه، که حافظه و مخزن صور است، «خیال» نام دارد. اگر قوه ادراکی مدرک معانی جزئی باشد، از آن به «واهمه» تعبیر می‌شود. واهمه نیز خزانه‌ای دارد که آن معانی را حفظ می‌کند. خزانه واهمه «حافظه» نامیده می‌شود. علاوه بر این چهار قوه، حسّ باطنی دیگری وجود دارد که هم در صور و هم در معانی حاصل در نفس تصرف می‌کند و این قوه «متصرفه» نام دارد. از نگاه فلسفه، وظیفه این قوا، همان‌گونه که در نام آن نیز آمده است، ادراک و کمک به انسان در کسب معرفت در موضوعات مختلف زندگی است. فلسفه اسلامی، این قوا را در کسب معرفت الهی و نیل به شهود قلبی نیز موثر می‌داند: «حوادثی که از ماورای طبیعت تنزل پیدا کرده، به عالم طبیعت می‌رسد، در هر عالمی اندکی مکث می‌نماید و بعد به عالم مادون خویش انتقال پیدا می‌کند. انسانی که از فراست و زیرکی بهره‌مند گردیده است، به تحصیل آن‌ها می‌پردازد. پس یکی از طرق شناخت حقایق، به وجود آمدن تمثلات در وعای ادراکی انسان در خواب و بیداری است» (محموظی، ۱۳۷۶: ۲۹).

خیال، به عنوان یکی از قوای شناختی باطنی، بسیار مورد توجه فلاسفه و عرفای اسلامی بوده است.

## ۱-۲- تعریف خیال (Imagination)

شفیعی کدکنی به نقل از ایضاح المقاصد، خیال را شبح یا پیکری که از دور نمودار گردد و حقیقت آن چندان روشن نباشد، صورت و پیکری که به وسیله صورت چیز دیگر محسوس شود، تعریف می‌کند. مانند صورت چیزها در آئینه و چشم؛ سپس در توضیح خیال و تفاوت میان حس و خیال و مشاهده و تخیل می‌آورد: «خیال نیرویی است که صور جزئی را - بعد از اینکه از حس مشترک غایب شدند- حفظ می‌کند و در مورد اینکه حس مشترک چیزی است جز خیال، چنین استدلال کرده‌اند که صور جزئی تا در حس مشترک قرار دارد، «مشاهده» خوانده می‌شود و چون در خیال قرار گیرد مشاهده نیست؛ پس میان حس و خیال تفاوت وجود دارد چرا که حس، پذیرنده و قابل است و خیال، حافظ. قوه متخیله نیز چیزی است سوای حس مشترک و خیال؛ بدین‌گونه که متخیله کارش ترکیب و تفصیل و تصرف در صور نقش بسته در خیال است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۰: ۱۱). در همین معنی مذکور، ابن‌سینا نیز هاله ماه و طیف خورشید و رنگین‌کمان را نیز خیال می‌داند. چرا که به عقیده او چیزی که دارای بُعد باشد ولی ماده خارجی نداشته باشد، از نوع خیال است؛ ولیکن در فلسفه - به ویژه فلسفه و علم النفس- خیال عبارت از صورتی از محسوس است که پس از غیبت آن در ذهن باقی می‌ماند (حلبی، ۱۳۸۶: ۱۶۵). خیال، واژه‌ای (اسم) عربی است که در لغت‌نامه دهخدا، به معنی پندار و به فتح خاء، چنین ضبط شده است: خَ (ع ا). در فرهنگ آندراج نیز به معنی پندار و گمان است. تهانوی می‌گوید: «الْخَيَالُ بِالْفَتْحِ وَ تَخْفِيفِ الْمُنْثَنَةِ التَّحْتَانِيَةِ فِي اللُّغَةِ»، به معنی «پندار» و «شخص» و «صورتی» که در خوابی دیده شود یا در بیداری تخیل کرده بشود». او درباره مفهوم فلسفی خیال

می‌گوید: «در نزد حکما خیال بر یکی از حواس باطنه اطلاق می‌شود و آن نیرویی است که صورت‌های نقش بسته در حس مشترک را - به هنگامی که آن صورتها از حواس باطنه غایب‌اند- حفظ می‌کند و جایگاه آن واپسین قسمت تجویف اول از تجویف سه گانه دماغ است» (تهانوی، کشف اصطلاحات الفنون، ج ۱، ۴۵۱:۱۸۶۲).

## ۲-۱-۲- معانی و مصادیق خیال در نظر مولوی

مفهوم خیال در نزد مولوی به معانی بسیار متنوع و مختلف به کار رفته است. از آن جمله است:

۲-۱-۲- خیال به معنی تصویر ذهنی و صورت‌های بی‌جان:

دانه بی‌مغز کــــــــــــــــی گردد نهال صورت بی‌جان نباشد جــــــــــــــــز خیال

(دفتر دوم: ۳۳۹۷)

۲-۲-۱-۲- خیال به معنی تصویر دیو که باعث ایجاد ترس و وحشت در دل انسان می‌شود. در دفتر ششم مولانا مثلی می‌آورد که در آن مادر، فرزندش را نصیحت می‌کند که با دیدن خیال (دیو) نترسد و به او حمله کند.

آن چنان کــــــــــــــــه گفت مادر بچه را گر خیالی آییــــــــــــــــدت در شب فرا  
یا به گورستان و جــــــــــــــــای سهمگین تو خیالی بینی اسود پــــــــــــــــر ز کین  
دل قوی دار و بکــــــــــــــــن حمله بر او او بگرداند ز تــــــــــــــــو در حال

رو

(همان: ۴۹۰۴-۴۹۰۲)

۲-۳-۱-۲- خیال به معنی ذات جهان و مرتبه‌ای از هستی. مولانا ذات جهان و پدیده‌ها را از عدم می‌داند. ذات خیال نیز عدم و نیستی است و در بیشتر موارد این دو در کنار هم ذکر می‌شود:

چشمشان خــــــــــــــــانه خیالست و عدم نیست‌ها را هست بیند لاجــــــــــــــــرم

(دفتر دوم: ۱۱۱)

در طبقه بندی عوالم، مولانا ابتدا از عدم سخن می‌گوید که عرصه‌ای بسیار گسترده است و بالاتر از خیال و هستی قرار دارد.

عرصه‌ای بس بــــــــــــــــا گشاد و با فضا وین خییــــــــــــــــال و هست یابد زو نوا

(دفتر اول: ۳۰۹۵)

جهان خیال که از عدم تنگ تر است، در مرتبه دوم قرار می‌گیرد:

تنگ‌تر آــــــــــــــــمد خیالات از عدم زان سبب باشد خییــــــــــــــــال اسبابِ غم

(همان: ۳۰۹۶)

بعد از خیال عالم هستی است، که به دلیل ترکیب با حس و رنگ، فضایی تنگ‌تر از خیال دارد:

باز هستی تنگ‌تر بــــــــــــــــود از خیال زان شود در وی قمر همچــــــــــــــــون هلال

باز هستی جــــــــــــــــهان حس و رنگ تنگ تر آمد کــــــــــــــــه زندانیست تنگ

(همان: ۳۰۹۸-۳۰۹۷)

مثالی که مولانا از مرغ، سایه مرغ و صیاد ابله می‌زند نیز در همین معنا است. آنجا که می‌گوید:

مرغ بر بالا پــــــــــــــــران سایه‌اش می‌دود بــــــــــــــــر خاک پران مرغ وش

ابله‌ی صیــــــــــــــــاد آن سایه شود می‌دود چندان کــــــــــــــــه بی‌مایه شود

بی‌خبر کان عکس آن مــــــــــــــــرغ هواست بی‌خبر کــــــــــــــــه اصل آن سایه کجاست

(دفتر اول: ۴۱۹-۴۱۷)

در جای دیگر نیز بر خیال بودن این جهان تأکید می‌کند و می‌گوید:

باش تا روزی که آن فکر و خیال  
 کوه‌ها بینی شده چو پشم نرم  
 برگشاید بی‌حجابی پر و بال  
 نیست گشته این زمین سرد و گرم  
 (دفتر دوم: ۱۰۴۴-۱۰۴۲)

۲-۱-۴- خیال به معنی درکی ناقص از یک مسأله است. مولانا درباره مسأله جبر و اختیار، اذعان می‌کند اندیشه افراد عادی در این موارد خیال و درکی ناقص است، اما در انسان‌های کامل و عارفان حق، همه نوری است از حق تعالی برای درک و دریافت کاملی از حقیقت آن مسئله:

اختیار و جبر در تو بود خیال  
 چون در ایشان رفت شد نور جلال  
 (دفتر اول: ۱۴۷۴)

تا جایی که می‌گوید این خیالات ناقص، انسان را به بدگمانی و شکاکیت و سوفسطایی‌گرایی می‌رساند:  
 در خیال از بس که گشتی مکتسی  
 نک به سوفسطایی بسدظن رسی  
 (دفتر ششم: ۲۱۸۳)

قبله عارف بسود نور وصال  
 قبله عقل مُفلسف شد خیال  
 (همان: ۱۸۹۶)

تا جایی که مولانا تخییل را مقابل حکمت قرار می‌دهد. در داستان مکر وزیر می‌گوید که خدا می‌تواند ذات چنان تخییل (مکر وزیر که ناشی از درک ناقص او نسبت به حقیقت دین و اراده خدا بود) را تبدیل به حکمت کند:

وزر او و صد وزیر و صد هزار  
 عین آن تخییل را حکمت کند  
 نیست گرداند خدا از یک شرار  
 عین آن زهرآب را شربت کند  
 (دفتر اول: ۵۴۴-۵۴۵)

۲-۱-۵- گاهی خیال به معنی ادراکی تاریک و مبهم از یک موقعیت است که تحت تأثیر فشارهای روحی، ترس بدبختی و آشوب بیرونی ایجاد می‌شود؛ مانند داستان سید ملک ترمذ و دلک او می‌گوید:

از نفیر و فتنه و خوف نکال  
 هر کسی فالسی همی زد از قیاس  
 هر دلی رفته به صد کسوی خیال  
 تا چه آتش اوفتصاد اندر پلاس؟  
 (دفتر ششم: ۲۵۲۳-۲۵۲۲)

۲-۱-۶- خیال به معنی نیت درونی؛ مولانا در دفتر سوم علت مخصوص بودن یعقوب به چشیدن جام حق از روی یوسف و محروم بودن برادران از آن را نتیجه خیال نیک یعقوب و خیال بد برادران می‌داند:

یک خیال نیک بساغ آن شده  
 یک خیال زشت راه آن زده  
 (دفتر سوم: ۳۰۴۳)

۲-۱-۷- خیال به معنی اندیشه‌های مادی (عقل معاش) که انسان پیوسته با آن درگیر است:

جان همه روز از لگدکوب خیال  
 وز زیان و سود وز خوف زوال  
 (دفتر اول: ۴۱۱)

شب ز زندان بی‌خبر زندانیان  
 نه غم و اندیشه سود و زیان  
 شب ز دولت بی‌خبر سلطانان  
 نه خیال ایمن فلان و آن فلان  
 (همان: ۲۹۱-۲۹۰)

۲-۱-۸- خیال به معنی آرزو:

این دریغاها خیال دیدن است  
 وز وجود نقد بسود بپردن است  
 (دفتر اول: ۱۷۱۱)

فروزانفر در شرح این بیت آورده است: «دریغ و حسرت وقتی دست می‌دهد که مطلوبی از آدمی فوت شود یا در آرزوی امری دلخواه باشد که بدان نتواند... بنابراین آدمی به وقت دریغا گفتن از ادراک لذات و منافع که موجود است بازمی‌ماند... به خیال نا بود، موجود را فرومی‌گذارد» (فروزانفر، ۱۳۴۶، ج ۲: ۶۷۸). محمد تقی جعفری دریغا گفتن، را «زندگی خیالی و از واقعیت گسستن» دانسته است. (جعفری، ۱۳۴۹، ج ۱: ۷۳۹)

۱-۲-۹- خیال یکی از ابزارهای درک معانی کلی و جزئی است. هر چند حکما در تعریف قوه خیال به عنوان یکی از قوای باطنی گفته‌اند: «خیال خزانه صور و نگه‌دارنده آنها است و خود مدرک نیست بلکه معین بر ادراک است از این رو مستقیماً نقش ادراکی ندارد و صرفاً محل نگه‌داری صور و مخزن آنها است» (حسین زاده، ۱۳۸۵: ۶۹)؛ اما مولوی آن را ابزار درک و فهم عالم غیبی و امور ماورائی می‌شمرد و می‌گوید:

پس مگو جمله خیال است و ضلال  
بی حقیقت نیست در عالم خیال  
(دفتر دوم: ۲۹۳۴)

البته درک حاصل از آن را هم برای شناخت حقیقت لامکان و لاتعیّن ناقص می‌شمارد:

لامکانی نه کس در فهم آیدت  
هر دمی در وی خییالی زایدت  
بل مکان و لامکان در حکم او  
همچو در حکم بهشتی چارچو  
(دفتر اول: ۱۵۸۳-۱۵۸۴)

به همین دلیل، تأکید می‌کند انسانهای کامل از خیال فراترند و برای دیدن حقیقت نیازی به واسطه‌گری عالم خیال ندارند، آنها که جانهایشان در وصال حق بالغ شده، از تصویر و خیال که اسباب بازی کودکان است، رسته‌اند:

این تصوّر و یکن تخیل لعبت است  
تا تو طفلی پس بدانت حاجت است  
چون زطفلی رست جان شد در وصال  
فارغ از حسّ است و تصوّر و خیال  
(دفتر سوم: ۴۱۱۳-۴۱۱۲)

برای این عارفان پاک باخته و اولیاء الله خیال معنی ویژه‌ای دارد:

آن خیالاتی کس دام اولیاست  
عکس مهرویان بستان خداست  
(دفتر اول: ۷۲)

فروزانفر در شرح مثنوی شریف، «آن خیالاتی که عکس مهرویان بستان خداست» را به معنی معانی غیبی، اعم از این که از جنس واردات و احوال قلبی باشد و یا از نوع کشف باطنی و یا از جنس کرامات و درجات قرب که همه فیض حق‌اند به کار می‌برد (فروزانفر، ۱۳۴۶، ج ۱، ۶۸-۶۹). البته به گفته مولوی، توانایی دیدن این نوع خیال ناشی از نیروی نور الهی است؛ همان گونه که انسان رنگ‌های مختلف بیرونی را از طریق پرتو افشانی نور خورشید می‌بیند:

نیست دید رنگ بی‌نور برون  
همچنین رنگ خییال اندرون  
این بی‌نور از آفتاب و از سها  
و اندرون از عکس انوار علی است  
(دفتر اول: ۱۱۲۶-۱۱۲۵)

۱-۲-۱۰- خیال به معنی و معادل انگیزه‌ها و خواسته‌ها و اعمال انسان است. زیرا انسان می‌تواند در خیال خویش کارهای محال انجام دهد؛ شخص ترسو خود را در خیال رستمی پنداشته، صدها حمله می‌کند:

از خیال حرب نه‌راسید کس  
لا شجاعه قبل حرب این دان و بس  
بر خیال حرب حیض اندر فکر  
می‌کند چو رستم صد کر و فرّ  
نقش رستم کسان به حمامی بود  
قرن حمله فکر خامی بود  
(دفتر پنجم: ۳۹۱۸-۳۹۱۶)

همچنین اگر به شغلها و اشیاء دست‌ساز دقت شود، می‌بینیم که اصل همه آنها ناشی از خیال است. مثلاً وقتی مهندسی خانه‌ای می‌سازد، اول خیال آن را در ذهن می‌آورد، از این رو گفته‌اند: «اول الفکر آخر العمل»:

از مهندس آن عرض و اندیشه‌ها	آلت آورد و ستیغون از پیشه‌ها
چیست اصل و مایه هر پیشه‌ای	جز خیال و جز عرض و اندیشه‌ای
اول فکر آخر آمد در عمل	بنیت عالم چنان دان در ازل
	(دفتر دوم: ۹۷۰-۹۶۷)
این خیال اینجا نهن، پیدا اثر	زین خیال آنجا برویغاند صور
در مهندس بیغن خیال خانه‌ای	در دلش چغون در زمینی، دانه‌ای
	(دفتر پنجم: ۱۷۹۱-۱۷۹۰)

این مطلب را کریم زمانی در کتاب میناگر عشق بیان کرده است (زمانی، ۱۳۸۳: ۳۰۸). در ابیاتی که ایشان به عنوان نمونه آورده هر انسانی بر اساس خیالی که در سر می‌پروراند، تلاش می‌کند؛ انگیزه همه آنها که در پی یافتن گنج، مرواید، کشاورزی یا کسب معرفت از راه رهبانیت و گوشه نشینی هستند، خیال است:

هر کسی شد بگر خیالی ریش‌گاو	گشته در سودای گنج‌جی کنج‌کاو
از خیالی گشته شخصی پگرشکوه	روی آورده به معدن‌های کوه
وز خیالی آن دگر با جهد مگر	رو نهاده سوی دریغ با بهر دگر
وان دگر بهر ترهب در کنشت	وان یکی اندر حریصی سوی کشت
از خیال، آن رهزن رسته شده	وز خیال این مگرهم خسته شده
در پری خوانی یکی دل کرده گم	بر نجوم آن دیگر ری بنهاده سم
	(دفتر پنجم: ۳۲۴-۳۱۹)

این ز حغد و اندازه‌ها باشد برون	بنابراین داعی فعل از خیال گغونه گون
	(دفتر ششم: ۳۷۲۶)

در اعمال و انگیزه‌های انسانها تأثیر خیال و گمان به نسبت عقل وسیع‌تر است، اما این وسعت در برابر بزرگی و پهنای حقیقت ناچیز است.

۲-۱۱-۲- خیال به معنی سبب و واسطه قرب و بعد الهی: به عقیده مولوی، به طور کلی تصورات خیال نسبت به حقیقت آن جهان و درک ما از ذات حق، چندان ضعیف است که گویی هیچ و نابود است. البته مولوی در تشبیه زیبایی، ناتوانی خیال را ناشی از غیرت حق دانسته که آن را همانند پاسبانی مأمور حفاظت از حرم جمال الهی خویش قرار داده تا به هر کسی اجازه ورود و دست یافتن به حقیقت جمال و زیبایی حق ندهد:

دورباش غیغرتت آمد خیال	گردبرگ سرد سراپرده جمال
	(دفتر پنجم: ۳۶۷)

از سویی مولوی اذعان دارد که انسان بدون استفاده از تصویر و خیال و مثال ساختن نمی‌تواند درکی از حقیقت و وجود حضرت احدیت داشته باشد. بنابراین هنگام ذکر خداوند، او را در ذهن خود مجسم می‌کند. مولانا می‌گوید که هر چند خداوند متعال به انسان اجازه داده است تا او را یاد کند - و البته برای انسان یاد خدا بدون داشتن تصویری از او در ذهن امکان‌پذیر نیست - اما پیوسته باید آگاه باشد که خداوند از هر گونه وصف و تصویر انسانی پاک است و ذکر آن که از روی تجسم گفته شود، خیال، اندیشه و درکی ناقص است:

اذکرو الله شاه مستور داد	اندر آتش دید ما را نغور داد
گفت اگر چغه پاکم از ذکر شما	نیست لایق مگر مرا تصویرها
لیک هرگز مست تصویر و خیال	درنیابد ذات ما را بغی مثال
ذکر جسمانه خیغال ناقص است	وصف شاهانه از آنها خالص است
	(دفتر دوم: ۱۷۱۸-۱۷۱۵)

### ۳- نتیجه گیری

کاربرد معانی مختلف خیال در مثنوی، حاکی از آن است که مهمترین معانی خیال در مثنوی به شرح زیر است: تصویر ذهنی و صورت‌های بی‌جان، تصویر دیو و شیطان، ذات جهان و مرتبه‌ای از هستی، درک ناقص از یک مسأله، ادراک تاریک و مبهم یک موقعیت، نیت درونی، اندیشه‌های مادی (عقل معاش)، آرزو، ابزار درک معانی کلی و جزئی، خواسته‌ها و اعمال انسان، سبب و واسطه قرب و بعد الهی.

از سوی دیگر خیال از نگاه مولانا قدرت و وسعت بسیاری دارد و تأثیرات بسیاری بر جسم، روح و روابط اجتماعی انسان می‌گذارد. همچنین مولانا راه‌هایی از این خیالات باطل را یقین، توسل جستن به پیر و انسان کامل و ایمان همراه با عبادت و ریاضت و عنایت الهی می‌داند.

### فهرست منابع:

- ۱- بدلا، حسین، ۱۳۱۴، تأثیرات خیال، ترجمه الهلال، مجله همایون، شماره ۸، ص ۱۹-۱۶.
- ۲- تهنوی، محمدبن اعلی، (۱۸۶۲) م، کشف اصطلاحات الفنون، ج ۱، کلکته.
- ۳- جعفری، محمد تقی، ۱۳۴۹، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال‌الدین بلخی، ج ۱، تهران: بی نا.
- ۴- حلبی، علی اصغر، ۱۳۸۶، شرح مثنوی، تهران: انتشارات زوآر.
- ۵- داداشی، ایرج، ۱۳۸۲، خیال به روایت مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، فصلنامه فرهنگستان هنر، صص ۴۱-۶.
- ۶- دباغ، حسین، ۱۳۸۸، بررسی عشق مولانا و خیال سهروردی، کتاب ماه فلسفه، شماره ۲۳، صص ۷۵-۹۰.
- ۷- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۶۱، لغت نامه، تهران: دانشگاه تهران، موسسه لغت‌نامه دهخدا.
- ۸- زمانی، کریم، ۱۳۸۳، میناگر عشق، تهران: نشر نی.
- ۹- شاد، محمد پادشاه‌بن غلام محیی‌الدین، ۱۳۶۳، آندراج: فرهنگ جامع فارسی...؛ تهران: کتابفروشی خیام.
- ۱۰- شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۵۰، صور خیال در شعر فارسی، تهران: انتشارات نیل.
- ۱۱- عفیفی، ابوالعلاء، ۱۳۸۰، شرحی بر فصوص‌الحکم، ترجمه نصرالله حکمت، تهران: نشر الهام.
- ۱۲- علوی، فرزانه، تقوی، محمد، ۱۳۸۸، بررسی مقایسه‌ای مفهوم خیال از دیدگاه ابن عربی و مولانا، جستارهای ادبی، شماره ۱۶۶، صص ۱۱۱-۱۲۸.
- ۱۳- غزالی، ابوحامد، ۱۳۶۳، مقاصد الفلاسفه، ترجمه محمد خزائلی، تهران: امیر کبیر.
- ۱۴- فروزانفر، بدیع الزمان، ۱۳۴۶، شرح مثنوی شریف، ج ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۵- معین، محمد، فرهنگ معین، ۱۳۶۳، تهران: انتشارات امیرکبیر.